

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



17 جون 2025

داکتر سيد عبدالله کاظم

چرا محمد داود اقدام به کودتای 26 سرطان کرد؟

نوشته محترم ن. جلیل زاد در باره کودتای 26 سرطان 1352 تحت عنوان "شبی که تاریخ افغانستان دو راه پیدا کرد" (منتشره این پورتال مورخ 16 جولای 2026) را خواندم. این نوشته بر عکس نوشته های دیگر شان که هریک سمت و راهی داشته، به نظرم بیشترین اصطلاح گذاری بر "سر سر پلوان" بوده است. برداشتهای شان از سالهای اخیر دوره مشروطه یا بزعم بعضی ها "دموکراسی" متفاوت از واقعیت های عینی آن دوره معلوم میشود، آنهم طوریکه آغاز مصیبت های وارده را در کشور بجای کودتای ثور به گردن کودتای سرطان می اندازد.



او در ستون دوم مقاله خود تحت فقرات نهم و دهم در زمینه چنین می نویسد: «فرصت اصلاحات آرام، زیر سایه ای ثبات نسبی سلطنت، برای همیشه از دست رفت. و این کودتا، بی آنکه سردار داود بخواهد، زمینه ساز دوران پنجاه سال جنگ های بی افتخار و چنگیز صفت و ویرانی شد که تا امروز، زخمش بر پیکر این ملت باز است.»

او با ذکر بعضی نکات در ستون دوم نوشته خود به این نتیجه میرسد که: «اگر آن شب، ۲۶ سرطان، هرگز رخ نمیداد/اگر سلطنت مشروطه، هرچند لنگان، مسیر اصلاح تدریجی را می پیمود/شاید نظامیان هرگز طعم دخالت در سیاست را نمی چشیدند/شاید حزب مزدور و پوشالی دموکراتیک خلق هرگز فرصت نفوذ در ارتش را نمی یافت/و شاید سردار داود، به جای آنکه در ثور ۱۳۵۷ در کنار خانواده اش به خاک بغلطد، خود شاهد افغانستانی میبود که آرامتر، اما پایدارتر، به سوی آینده گام برمیداشت.»

نمیدانم که نویسنده محترم در سالهای اخیر سلطنت در کدام سن و سالی قرار داشت و آیا رویدادهای آنوقت را خود شاهد دقیق بوده است و یا نه؟ از ورای نوشته شان معلوم میشود که ایشان متوجه این نکته باریک نشده است که نظام شاهی در آن سالهای اخیر بطور نامحسوس معروض به سقوط تدریجی بود و نشانه های واضح یک آرامش قبل از طوفان را در قبال داشت. از یکطرف سن اعلیحضرت با چهل سال سلطنت به 60 سالگی میرسید و ایشان طی این مدت طور لازم تلاش نکردند فرزند ارشد خویش را (طبق قانون اساسی به حیث ولیعهد) برای جانشینی آماده سازند. در آنوقت بین شهزاده احمدشاه و پدرش نزاکت های بار آمده بود که شهزاده حتی به حیث رئیس افتخاری سره میاشت فقط هفته دو روز به آن اداره میرفت و اما به حیث ولیعهد در هیچ امور مهمه دیگر کشور سر و کار نداشت. بعد از سقوط سلطنت این وضع تا اخیر عمر ادامه داشت و

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

شهزاده از مسایل افغانستان بکلی خود را دور گرفته بود؛ هر وقت از او در باره مسایل افغانستان پرسیده می شد، می گفت این موضوعات را از پدرم بپرسید. پسران دیگر شاه نیز چانسی بهتری از او نداشتند.

در آنوقت چنین پنداشته می شد که شاه میخواد خودش آخرین پادشاه افغانستان باشد و به همین دلیل در تربیت جانشین برای سلطنت بعد از خود چندان توجه نکرد، اما این پندار نیز بدون فراهم سازی زمینه برای تغییرات بعدی با مغشوشیت در آینده قریب یا بعید توأم بود و این سؤال را در ذهن القاء میکرد که بعد از وفات شاه کشور به کدام سو میرفت؟ در این میان مشتاقان بعدی قدرت تادیر نشده باید برای آینده پیشبین و دست بکار می شدند.

در این ارتباط نکته مهم دیگر همانا بروز مشکل در بین خانواده سلطنتی بود که بخصوص بعد از ماده 24 قانون اساسی 1343 (1964) از یکطرف موجب دور انداختن محمد داود از فعالیت سیاسی گردید و از طرف دیگر زمینه های رشد قدرت را (برعکس ماده 24 قانون اساسی) برای سردار عبدالولی (داماد و عموزاده دیگر شاه) در امور نظامی و نیز غیرمستقیم در همه امور کشور فراهم کرد. به گفته مارشال شاه ولیخان: عبدالولی جان بعد از نادرخان کسی است که میتواند سلطنت را حفظ کند. (مراجعه شود به مکتوب مفصل داکتر عبدالقیوم - وزیر داخله و بعداً وزیر معارف عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر صدراعظم).

(عکس ذیل: اعلیحضرت با سردار عبدالولی و در عقب شهزاده احمدشاه نیز دیده میشود)



معلوم نبودن آینده سلطنت از یکطرف و حمایت شاه از سردار عبدالولی و سپردن قدرت نظامی به او از طرف دیگر، در روابط خانوادگی به دو سمت اثر گذاشت: یکی موجب شد شهزاده احمد شاه از پدر فاصله گیرد و دیگر محمد داود را که با عبدالولی میانه خوب نداشت و او را شخصی فاقد درایت سیاسی میدانست و با رویکار آمدن او افغانستان دچار بی نظمی سیاسی می شد، واداشت برای رهائی کشور از سردرگمی های آینده به فکر کودتا افتد.

اگر از روابط ذات الیینی خانواده شاهی و نقش پاسیف شاه در حل این معضله بگذریم، این بی سرنوشتی برای آینده کشور در عین زمان دو جناح ایدئولوژیک چپ و راست افراطی را نیز طی دهه دموکراسی (بدون موجودیت قانون احزاب) به فعالیت های سازمان یافته کشانید که هریک کوشش داشت برای رسیدن بقدرت در آینده (جناح چپ افراطی با همکاری شوروی و هند و جناح راست افراطی با عربستان سعودی و پاکستان) به فعالیت های آشکار و پنهان پردازد و برای این هدف در قدم اول به تشکلات سیاسی و نفوذ در بین روشنفکران بخصوص طبقه جوان کشور زنند. آنها با همکاری چند گروپ فرعی سیاسی کوشیدند به مظاهرات روزمره علیه نظام شاهی پردازند و نظم و ثبات نسبی را بخصوص در چهار سال اخیر سلطنت بطور کل برهم زنند تا بدانوسیله دیر یا زود برای دستیابی بقدرت سیاسی در کشور خویش را آماده سازند. البته جناح چپ افراطی (حزب دموکراتیک خلق) اعم از شاخه ای خلق و پرچم باحمایت شوروی در این راستا بیشتر فعال گردیدند.

قابل ذکر است که آغاز این هرج و مرج پس از تصویب قانون اساسی 1343 (1964م) بر میگردد به حادثه مشهور به "سه عقرب" همان سال که منتج به استعفی صدراعظم منتخب داکتر محمد یوسف شد و شاه

محمد هاشم میوندوال را به حیث صدراعظم توظیف کرد. میوندوال بعد از مدت سه سال در اثر کشمکش با پارلمان و برخوردهای سیاسی بین احزاب چپ و راست که هر روز شدیدتر می شد و این موضوع رابطه او را با شاه جریحه دار میکرد، از صدارت کناره گرفت و شاه بجایش نوراحمد اعتمادی راعهده دار آن مقام ساخت. اعتمادی نیز با موج خروشان مظاهرات خیابانی پیروان احزاب چپ و راست و نیز در کشمکش اعضای پارلمان روی مسایل زبانی و قومی با وجودیکه دوباره به آن مقام منسوب شد، کاری از پیش برده نتوانست و در عالم یأس و افسردگی از مقام کنار رفت. صدراعظم بعدی داکتر عبدالظاهر نیز به عین سرنوشت و حتی بدتر گرفتار شد، بخصوص با وقوع خشکسالی و قحطی در حصص غربی و شمالی کشور با انتقادهای جدی پارلمان مواجه و مجبور به استعفی گردید.

این بی ثباتی سیاسی شاه را متوجه اوضاع ساخت و خواست بعضی مواد قانون اساسی را تعدیل کند و برای این منظور در نظر داشت تا مدت کار دوره 13 ولسی جرگه را برای یک سال تمدید و لویه جرگه را دایر کند. اما شاه در عین زمان از سه شخصیت مورد اعتماد خود یعنی داکتر صمد حامد معاون صدارت، داکتر ولید حقوقی قاضی ستره محکمه و آمر دارالانشاء آن و محمد موسی شفیق وزیر خارجه دعوت کرد تا در امور حکومت به حیث یک تیم دست همکاری بهم دهند. مگر داکتر حامد حاضر به همکاری نشد، پای داکتر حقوقی در قضا بند بود و طبق قانون نمیتوانست در امور حکومت مشغول شود و تنها موسی شفیق باقی ماند که به حیث آخرین مهره سلطنت موظف به تشکیل کابینه گردید. دوره کوتاه صدارت او که با موفقیت نسبی همراه بود، در اثر کودتای 26 سرطان و سقوط سلطنت از هم پاشید.

از آنچه فوقاً با اختصار بیان شد، واضح میشود: ده سال اخیر سلطنت که زیر نظر قاطع اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به پیش میرفت، از یکطرف با توظیف پنج صدراعظم که هریک با نا رضایتی از وظیفه کنار رفتند، و از طرف دیگر برخوردهای قومی، زبانی و سیاسی در پارلمان بیانگر اوضاع معشوشی رو به سقوط تدریجی در کشور بود که امیدها را به آینده قدم بدم به یأس تبدیل میکرد. (برای شرح مزید دیده شود: کتاب مشهور صباح الدین کشکی تحت عنوان "دهه قانون اساسی..."، چاپ پشاور - شورای ثقافتی جهاد، چاپ اول 1365)

با بررسی اوضاع در همان وقت محمد داؤد میدانست که خطر کودتا چه در داخل خانواده سلطنتی و چه بوسیله عناصر چپ و راست (خاصاً چپ) آینده کشور را به سمت نامطلوب ملی می کشاند و با آنکه در چندین سال اول بعد از استعفی، خود را از فعالیت سیاسی دور گرفته بود، اما در دو سه سال اخیر سلطنت که ثبات سیاسی در کشور بیشتر از هر وقت دیگر دستخوش حوادث شده بود (دوره اخیر صدارت اعتمادی و دوره صدارت داکتر عبدالظاهر) به تدریج لزوم فعالیت سیاسی را برای نجات کشور از خطر بی ثباتی و آینده نامعلوم یک رسالت میدانست و بناءً در صدد راه اندازی کودتا برآمد.

موفقیت کودتای 26 سرطان 1352 که در ظرف چند ساعت بدون کوچکترین مقاومت سلطنت چهل ساله را سقوط داد، خود شاهد اوضاع بی ثبات سالهای اخیر سلطنت بود که جنرالهای با نام نشان نتوانستند برای دفاع از سلطنت حتی یک گلوله فیر کنند و همه در بستر خواب غافلگیر شدند. سردار عبدالولی که مدعی بود: "کلاش میتواند افغانستان را اداره کند"، در منزلش استراحت داشت، با فیر یک مرمی تانک از خواب بیدار شد و تسلیم قوای کودتاجی گردید.

اینکه بعداً نظام جمهوری با چه مشکلات روبرو شد و اینکه چرخش های مهم سیاسی چگونه در تقابل با آرزومندی های دیرینه شوروی سازگار نگردید و این ترس که با ادامه نظام جمهوری سرمایه گذاریهای سیاسی شوروی در افغانستان به سرعت به هدر خواهد رفت، شوروی را عملاً برای سرنوشت نظام جمهوری و از بین بردن محمد داؤد داخل اقدام فوری ساخت، موضوع بحث جداگانه است که در این مختصر نمی گنجد.

اینکه گفته میشود: کودتای 26 سرطان چشم و گوش قوای نظامی را برای کودتا های بعدی باز کرد، یک حدس درست نیست. چشم نظامی ها سالها قبل با وقوع کودتا های عراق و مصر و دیگر کشورها باز شده بود و دیر یا زود جناح های چپ و راست افراطی از همین طریق میخواستند قدرت را در کشور بدست گیرند.

فراموش نباید کرد که شوروی از سالها قبل در این راه سرمایه گذاری کرده و منتظر فرصت و امکانات بود. همین احساس موجب شد تا عربستان سعودی و پاکستان نیز بالمقابل از تشکیل جناح راست افراطی حمایت نمایند و میدان سیاسی افغانستان را به رقابت و برخورد ها بین جناح های چپ و راست افراطی تبدیل کنند.

در بحبوحه این جریان محمد داود به این فکر شد تا با کودتای 26 سرطان و تغییر رژیم از شاهی به جمهوری بنیان یک نظام معتدل و میانه ای سیاسی (اسلامی و ملی) را میرا از ایدئولوژی های وارد شده رویکار آورد، طوریکه بعداً در بیانیه مشهور خود در هرات آنرا به صراحت بیان کرد و نیز خواست افغانستان را از نفوذ یک جانبه شوروی بیرون کند و روابط را با دو کشور همسایه ایران و پاکستان دوستانه سازد و در عین زمان با حفظ دوستی با شوروی روابط نزدیک را با کشورهای غربی و نیز کشورهای اسلامی بر طبق سیاست بیطرفی عنعنوی آزاد و فعال برقرار کند. اما شوروی تحمل این تغییر را در افغانستان نداشت و میخواست افغانستان را برای همیشه زیر بال خود داشته باشد و روزی آنرا در جمله کشور های اقمار خود درآورد. همان بود که نظام جمهوری و شخص محمد داود قربانی این وضع گردید و در اثر کودتای شوم ثور که در آن دست شوروی و گماشتگان آن به دلایل و شواهد چند دراز بود، سقوط داده شد که سرآغاز مصیبت های دوامدار از آن روز تاحال در کشور میباشند.

اگر نظام جمهوری ادامه می یافت، با پیشرفتهای اقتصادی و انکشاف سریع تعلیم و تربیه میتوانست زمینه های لازم را در ساحات اجتماعی و تشکلات بعدی سیاسی با حفظ ثبات و امنیت بدون وابستگی به ایدئولوژی های وارد شده قدم بقدیم در کشور پیاده کند. محمد داود نخواست عجله شاه را در آوردن دموکراسی بدون آماده شدن زمینه ها تکرار کند، بلکه در نظر داشت با آوردن تحولات تدریجی افغانستان را نخست به سمت آرامش، ثبات و انکشاف اجتماعی و اقتصادی بکشاند و از اینطریق جامعه را آماده دموکراسی واقعی سازد، اما اینکه در این راه جان خود و خانواده خود را از دست داد، و این آرزومندی را با خود به زیر خاک برد، سؤال دیگر است. روحش با جمله شهدای واقعی کشور شاد و یادش برای همیشه گرامی بادا!

شاید روزی برسد همانطوریکه در دوره امانی این صفحه ها برگشت کرد و حقایق آشکار شد، این دوره نیز عین مسیر را طی کند و با درک حقایق ذهنیت ها بیشتر روشن شود. امید میکنم نشر کتاب سه جلدی اینجانب تحت عنوان "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام" که بطور مستند و با استفاده از مآخذ معتبر تهیه و در سال 2019 در کابل به چاپ رسیده است، ممد در روشن ساختن اذهان در این مسیر باشد.

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم